



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

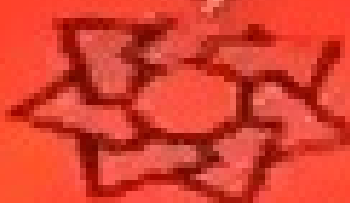


عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

۱

کتابخانه



حادثه کربلا در مثنوی

محمد تقی چغتای تبریزی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حادثه کربلا در مثنوی

نویسنده:

محمد تقی جعفری تبریزی

ناشر چاپی:

موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	حادثه کربلا در مثنوی
۶	مشخصات کتاب
۶	مقدمه
۸	نظری به سخنان امام حسین در بیان کربلا
۱۰	رویدادهای آموزنده در حادثه کربلا
۱۰	اشاره
۱۲	گریه بر امام حسین
۱۲	اشاره
۱۳	عدم منافات میان سرور شهادت و تأثر سایر زنده‌ها
۱۴	حادثه کربلا از دیدگاه‌های مختلف
۱۴	اشاره
۱۶	پاورقی
۱۸	واقعه عاشورا در مثنوی
۱۸	اشاره
۱۸	معنی اشعار
۱۹	یزید که بود و چه کرد؟
۱۹	حادثه کربلا چه بود؟
۱۹	اشاره
۲۲	حسین بن علی که بود و چه کرد؟
۲۲	حسین بن علی چه کرد؟
۲۳	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

حادثه کربلا در مثنوی

مشخصات کتاب

سرشناسه: جعفری تبریزی محمدتقی ۱۳۷۷ - ۱۳۰۲

عنوان و نام پدیدآور: حادثه کربلا در مثنوی محمدتقی جعفری گردآوری تنظیم و تلخیص محمدرضا جوادی
مشخصات نشر: تهران موسسه تدوین و نشر آثار علامه جعفری یاران علوی ۱۳۸۳.

مشخصات ظاهری: ۸۰ ص ۱۱ × ۲۰ س م

فروست: (بحر معنوی ۳)

شابک: ۵۰۰۰ ریال

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: چاپ قبلی کرامت ۱۳۷۸

یادداشت: این کتاب تلخیص از کتاب "تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی اثر محمدتقی جعفری است

یادداشت: ص ع به انگلیسی Jafari: the mathnavi and kerbela event

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس

عنوان دیگر: مثنوی برگزیده شرح

عنوان دیگر: تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی برگزیده

موضوع: مولوی جلال‌الدین محمدبن محمد، ۶۷۲ - ۶۰۴ ق مثنوی -- نقد و تفسیر

موضوع: واقعه کربلا، ق ۶۱

شناسه افزوده: مولوی جلال‌الدین محمدبن محمد، ۶۷۲ - ۶۰۴ ق مثنوی برگزیده شرح

شناسه افزوده: جوادی محمدرضا، گردآورنده - ۱۳۴۷

رده بندی کنگره: PIR۵۳۰۱/ج ۷ ت ۷ پ ۱۳۸۳

رده بندی دیوبی: افا ۸/۳۱ م ۸۴۹ م ش ج

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۲-۳۲۷۵۴

مقدمه

با شریف آن کرد آن دون از کجی که کند با آل یاسین خارجیتا چه کین دارند دایم دیو و غول چون یزید و شمر با آل رسولحسین کیست؟ و یزید کیست؟ این گونه سؤالاتی که رو در روی هم قرار گرفته‌اند فراوان پیدا می‌شوند. از قبیل: موسی علیه السلام کیست؟ و فرعون کیست؟ محمد صلی الله علیه و آله کیست و ابوجهل کیست؟ علی بن ابی طالب علیه السلام کیست؟ و معاویه کیست؟ اینان افرادی از انسان‌ها بودند که چند صباحی روی این خاکدان زندگی کردند، و سپس در زیر خاک آرمیدند. موجوداتی مانند انسان‌های دیگر بودند. گفتاری داشتند و کرداری، بدنی داشتند و روحی، انگشتان زمانه، کتاب وجود آنان را ورق زد و به پایان رسانید. لذا انتظار نداشته باشید که سؤالات فوق را بدون این که به سؤالات ذیل توجه کنید، پاسخ کافی بدهید: نور چیست؟ و ظلمت چیست؟ هشیاری چیست؟ و مستی چیست؟ وجدان چیست؟ و هوی و هوس‌های نابودکننده چیست؟ دادگری چیست؟ و بیدادگری چیست؟ آب حیات ابدی چیست؟ و فاضلاب «الگوهای» فاحشه خانه‌های شهرنشینان چیست؟ اگر بخواهید شکوه و جلال

انسانی را در آخرین درجه ملکوتی‌اش ببینید، داستان مختصر دشت نینوا را که در چند ورق نوشته شده است بخوانید. باز اگر بخواهید سقوط و رذالت انسانی را در پست‌ترین قیافه‌اش بنگرید، همین قصه مختصر را از نظر بگذرانید. در این داستان شگفت‌انگیز، عقربک مرموز زمان، چونان افراد ناخودآگاه که بر صفحه زمین خاکی می‌گذرند و هزاران نظم و نشان ابدیت را نادیده می‌گیرند، بر صفحه روزگار خزیده و از روی ثانیه‌ها و دقایق، بالاخره از روی ساعتی چند، عبور کرده و به راه خود رفته است. آری، در حدود هزار و سیصد و شصت سال است که از وقوع این حادثه باشکوه و غم‌انگیز می‌گذرد. گرد و غبار گذشت زمان از یک طرف، و کوشش‌های گردپاشان و سوداگران جان‌های آدمیان از طرف دیگر، نتوانسته است درخشندگی این حادثه را تیره و تار کند. عقربک زمان گذران دو خاصیت متضاد دارد که حوادث و رویدادهای تاریخ را دو قسمت می‌کند. قسمتی از آن‌ها را درو کرده و سوزانده و خاکسترش را به باد فنا می‌دهد، و قسمت دیگرش را از ابدیت اشباع کرده، با عبور از روی ساعت‌ها و سالیان و قرون اعصار، ریشه‌های آن‌ها را آبیاری می‌کند. هر انسانی که با این داستان روبه‌رو شده، چه شرقی و چه غربی، چه دیروز و چه امروز، از دیدگاهی که برای عظمت و جلال رویدادها در نظر گرفته است، حداقل لحظاتی چند در دریایی از حیرت و بهت فرو رفته است. قطرات اشک‌های مقدس که قرن‌هاست در سوز و گداز حادثه نینوا از دیدگان انسان‌ها سرازیر می‌شود، هنوز نتوانسته است شعله‌های آن بیدادگری را خاموش کند. ما به نوبت خود، آن چند ساعت دشت نینوا را از نظر عظمت و جلال انسانی تفسیر می‌کنیم. در تاریخ بشری، با ملاحظه مجموع شرایط و عوامل، هیچ‌گونه صف آرایی را سراغ نداریم که پستی و رذالت یکی از طرفین خصومت، این اندازه موجب بروز عظمت طرف دیگر، و عظمت و شهامت انسانی یکی از طرفین خصومت، این همه موجب بروز پستی و رذالت طرف دیگر بوده باشد. پیکار و تضادی که محصولی مانند حر بن یزید ریاحی بار آورد، که پرده از روی قیافه ابدیت حریت و آزادی یک انسان خاکی برداشت. وقتی که با این سؤال روبه‌رو می‌شویم که حسین علیه السلام کیست؟ ممکن است با پاسخ‌های ذیل روبه‌رو شویم: حسین علیه السلام یعنی قهرمان قهرمانان، که برکنار شدن داد‌گرتین انسان‌ها، یعنی علی بن ابی‌طالب علیه السلام را از تصدی رهبری اجتماعات (که شدیدترین احتیاج را به مثل علی داشت)، و تبعید شدن ابوذر غفاری را به بیابان ربذه، و صدها روش انحرافی دوران چنگیز نژاد سام، معاویه و فرزندش را که کشیف‌ترین موجود زباله‌دان تاریخ است، توضیح و تفسیر کرد. حسین علیه السلام یعنی کسی که صورت‌سازی‌ها تمام حق‌کشی‌ها و بیدادگری‌ها و حیل‌گری‌های ماکیاولی را که به نام آیین مقدس اسلام، به دست جلادان می‌گساری مانند یزید بن معاویه رایج شده بود، در روی ریگ‌های سوزان دشت نینوا انبوه کرده، با یک ضربه الهی متلاشی ساخت. حسین علیه السلام یعنی پرچمدار مبارزه‌کنندگان بر علیه پیکارجویان تنازع در بقاء، که با اشکال و رنگ‌های گوناگون و فریبنده، حتی متفکرین را هم به اشتباه می‌اندازد. آن روز خونین که از سالیان دراز، اجتماع اسلامی به طور ناخودآگاه در انتظارش بود، از راه آینده رسید و شدیدترین تکاپو و خنده و گریه و امید و یأس را در لابه‌لای ساعاتی چند درهم پیچید، سپس جای خود را به سکوت موحش شبانگاهی داد و به راه خود رفت. جلادان خون‌آشام، قطرات و لخته‌های خونی را که از شکافتن پیکرهای عدالت و تقوا و فضیلت و حمایت از انسانیت به سرو صورت و لباسشان داشتند، شستند. که می‌دانند؟ شاید هم بعضی از آن‌ها که احتیاط کار بودند، یک بار هم بیش از حد مقرر آب به کار بردند! حسین علیه السلام، آن سالار شهیدان کوی حق، در آن روز با لب تشنگان بادیه آزمایش نهایی، در بستری از خاک و خون غنودند، اما دروس ده‌گانه‌ای که به آدمیان آموختند، هرگز فراموش نخواهد شد. این دروس شامل موضوعاتی است که بعضی از آن‌ها را به قرار ذیل می‌توان مطالعه کرد: ۱. حیات انسان‌ها نایستی بازیچه هوس‌های کاموران قرار بگیرد. ۲. مسأله اکثریت و اقلیت، در بنیاد اساسی قوانین انسانی مطرح نیست. هفتاد و دو تن در مقابل ده‌ها هزار فریب‌خورده، راه دیگری را انتخاب کرده و اکثریت آن دوران را محکوم کردند. به همین جهت بود که واقعیت‌های زیربنایی حیات انسان‌ها، چنان که با تراکم شمارش حمایت‌کنندگان ارزش اضافی پیدا نمی‌کند، همچنین با اندک بودن تعداد یاورانش ارزش خود را از دست نمی‌دهد. ۳. برای وصول به عالی‌ترین جلوه‌گاه انسانی، کافی است

انسان به طور جدی از خود بیرسد که من در این وضع چه موقعیتی دارم؟ چنان که حر بن یزید ریاحی از خود پرسید. ۴. انسان‌ها می‌توانند خود را قربانی قوانینی کنند که آن قوانین ابدیت انسانیت را تضمین می‌کند. ۵. ارتکاب به قصاص پیش از جنایت، کار صحیحی نیست. چنان که دیدیم، حسین علیه السلام، پیش از شروع پیکار، نافع بجلی را از تیراندازی به سوی شقی‌ترین مخلوقات خدا (شمر بن ذی الجوشن) جلوگیری کرد. ۶. وحدت در ایدآل، متحدین را به اعضای یک پیکر تبدیل می‌کند. در دشت نینوا یک انسان وجود داشت به نام حسین بن علی علیه السلام با هفتاد و یک تن دیگر. ۷. تن به زندگانی ذلت بار دادن و سقوط از انسانیت در قاموس مردان الهی محکوم است. مرد الهی باید در راه نجات زندگی و ارزش آن، از هر وسیله مناسب بهره‌برداری کند. ۸. اتکاء به خداوند است که می‌تواند قیافه جدی زندگانی را آشکار کند. ۹. چنان که عظمت و اعتلای شخصیت انسانی هیچ حد و مرزی نمی‌شناسد، بالعکس، سقوط و پستی انسانی هم نهایی ندارد. ۱۰. تاریخ انسانی در پشت پرده هیاهو و غوغاهای ظاهری‌اش، یک وجدان مخفی دارد. کار این وجدان مخفی، منحصر در حفظ خاطرات با اهمیتی است که نیروی ایجاد کننده یا ادامه دهنده (خلیفه الله) در روی زمین است. دریغ! که شرقی‌ها و مسلمانان و حتی برادران مغرب زمینی ما این داستان نینوا را به طور جدی و دقیق مطالعه نمی‌کنند. من گمان می‌کنم موضوع حادثه نینوا، اگر به طور دقیق و قابل تفاهم نوشته شود، یعنی امثال جلال‌الدین و ویکتور هوگو دست به هم بدهند (البته اگر پس از این پیدا شوند)، می‌توانند پایدارترین آثار انسانی را از این منظره تاریخی شگفت‌انگیز به وجود بیاورند.

نظری به سخنان امام حسین در بیان کربلا

۱. امام حسین علیه السلام پیش از آن که مدینه را ترک کند به برادرش فرمود: «به نام خداوند مهربان. این است وصیتی که حسین بن علی به برادرش محمد بن الحنفیه نموده است. حسین به وحدانیت خداوند بی‌همتا شهادت می‌دهد، و شهادت می‌دهد به این که محمد صلی الله علیه وآله، بنده و فرستاده شده برحق از نزد اوست و به این که بهشت و دوزخ و رستاخیز حق است و تردیدی در آن نیست و خداوند همه مردگان را محشور خواهد فرمود. من، حسین بن علی، برای تبهکاری و طغیانگری و افساد و ستمگری خروج نکرده‌ام، بلکه قیام من برای اصلاح امت جدم پیامبر صلی الله علیه وآله و قصد من امر به معروف و نهی از منکر و سیر در مسیر جدم پیامبر خدا و پدرم علی بن ابیطالب است. اگر کسی این حرکت و اقدام مرا از روی حق پذیرفت، خداوند شایسته‌تر است به حق و حقیقت، و اگر کسی مرا نپذیرفت، صبر و تحمل خواهم کرد تا خدا میان من و قوم ستمکار حکم کند و اوست بهترین حکم‌کنندگان. ای برادر، این است وصیت من، توفیق من در اختیار کسی جز خدا نیست، تو کلم بر او و بازگشتم به سوی اوست.» [۲۰]. مطلبی را که از جملات فوق در افق مثنوی می‌توان مورد بهره‌برداری قرار داد، لزوم استقلال شخصیت آدمی در مقابل تبهکاری‌ها و پلیدی و جهالت جمعیت‌ها و کوشش در راه اصلاح آن‌هاست. ۲. در مکه، جمعیتی را که در پیرامون او بودند، و سایر افرادی که می‌خواستند بدانند حسین چه می‌خواهد و چه برنامه‌ای را در نظر دارد، جمع کرده و خطبه‌ای خوانده است که این جملات در آن دیده می‌شود: «سپاس مرخدای را، خواست و مشیت مطلق و قدرت مطلقه از آن اوست. درود به پیامبرش. مرگ، مانند گلوبند، دور گردن فرزندان آدم پیچیده است. اشتیاقم به دیدار نیاکانم، در پشت پرده زندگانی طبیعی، چون اشتیاق یعقوب به فرزندش یوسف است. خوابگاهی بر من گسترده شده است، باید در آن بیارامم... ای مردم، هر کس که می‌خواهد خون دلش را در راه ما بذل کند و خود را آماده دیدار خدا نماید، با ما کوچ و حرکت کند. من بامداد فردا با خواست خداوندی حرکت خواهم کرد.» [۲۱]. مثنوی جلال‌الدین سه موضوع را در جملات فوق می‌توانست مطرح کند: الف. اشتیاق ارواح اولیاء الله به یکدیگر، چه در زندگانی دنیوی و چه در پشت پرده طبیعت و مشتاق در حالت زندگی دنیوی و مشتاق الیه در حیات ابدی. بر مثال موج‌ها اعدادشان در عدد آورده باشد بادشانجان گرگان و سگان از هم جداست متحد جان‌های شیرین خداست. بذل خون دل در راه دین

اید آل ج. حرکت حسین رو به لقاء الله (دیدار خدا) بوده است. ۳. در موقع خروج از مکه، فرزدق، شاعر معروف، امام حسین را ملاقات می‌کند و می‌گوید: «پدر و مادرم فدای تو باد. چرا با شتاب از مکه بیرون آمدی؟ فرمود: اگر عجله نمی‌کردم، در مکه گرفتار می‌شدم و در حرم خدا که جایگاه امن است، کشته می‌شدم و به حرم خدا اهانت می‌شد... سپس آن حضرت می‌فرماید: اگر قضای خداوندی، همان‌طور که ما می‌خواهیم فرود آید، سپاس می‌گزاریم و اگر قضای الهی به خلاف آن چه که ما می‌خواهیم فرود آید، ما که از حق و نیت حق و تقوا تجاوز نکرده‌ایم.» [۲۲]. مهم‌ترین مسأله مربوط به قضا و قدر و تکلیف انسان در مقابل آن، در جملات فوق دیده می‌شود که می‌فرماید: انجام تکلیف الهی، اساس حیات انسان است. اگر قضای الهی موافقش باشد، این انجام تکلیف الهی، هم در نقشه کلی جهان نمودار می‌شود و هم در پشت پرده نقشه کلی جهان، از راه جویبار روح به اقیانوس ابدیت می‌پیوندد. اگر انجام تکلیف الهی در نقشه کلی جهان هستی موافق نباشد، تنها از پشت پرده نقشه جهان، از راه جویبار روح به اقیانوس ابدیت می‌پیوندد. این مضمون، عالی‌ترین اصل محرک است که بایستگی آدمی را در مقابل نقض قضا و قدر بیان می‌کند. ۴. پس از خروج حسین از مکه، والی مکه، عمرو بن سعید، نامه‌ای به آن حضرت می‌فرستد که برگردد و من از اهل عراق درباره تو وفایی نمی‌بینم و حرکت تو به سوی عراق، شکاف در میان مسلمانان ایجاد خواهد کرد. برگردد، من به شما امان می‌دهم و از هر گونه محبت و نیکوکاری و دوستی با من برخوردار خواهی شد. امام حسین در پاسخ او می‌نویسد: «کسی که دعوت به سوی خدا می‌کند و عمل صالح انجام می‌دهد و خود را یکی از مسلمانان می‌داند، از خدا و پیامبرش نگسیخته است. تو مرا به امان و محبت و احسانت دعوت می‌کنی، بهترین امان جز امان خدا چیزی نیست و کسی که در این دنیا از خدا بیمی نداشته باشد، در آخرت از امان خدا بهره‌مند نخواهد شد. اگر مقصود و نیت تو از نامه‌ای که به من نوشته‌ای خیرخواهی واقعی است، خدا تو را در دنیا و آخرت پاداش خیر دهد.» [۲۳]. حقیقت پایداری که در این جملات نهفته است، دو چیز است: یک. اگر زندگانی، با تمام شؤنش، روی محاسبات الهی نباشد، گسترش میدان حیات، هر اندازه هم وسیع و جالب باشد، از هدف اعلای زندگی برکنار است. دو. باید حقیقت و ارزش عمل تنها با نیت سنجیده شود. ۵. پس از ملاقات با حربن یزید ریاحی، که با هزار نفر از سپاهیان ابن زیاد، مأمور گرفتن راه بر حسین و بردن او به کوفه بود، طرف عصر، سخنانی خطاب به سپاه حربن یزید فرمود. از آن جمله: «پیامبر خدا فرمود: هر کس امیر ستمکاری را ببیند که حرمت الهی را هتک می‌کند و پیمان خداوندی را نقض می‌نماید و مخالف سنت پیامبرش در میان بندگان، با گناه و خصومت رفتار می‌کند، نه با کردار و نه با گفتار انتقاد و جلوگیری نکند، برخداست که او را به عذاب شایسته‌اش فرو برد. آگاه باشید، پیروان یزید اطاعت شیطان می‌کنند و اطاعت خدا را ترک کرده و فساد را در روی زمین آشکار، و حدود الهی را موقوف ساخته، و اموال مردم را به خود اختصاص داده، حرام خدا را حلال و حلال او را حرام کرده‌اند.» این جملات، یکی از بزرگ‌ترین اصول انسانی را گوشزد می‌کند و می‌گوید: دو گروه انسان‌ها، که یکی در گذرگاه «انالله و انالیه راجعون» گام برمی‌دارد، و دیگری در طبیعت زاییده می‌شود و طبیعت را می‌پرستد و سپس در طبیعت گم می‌شود، نمی‌توانند هماهنگی داشته باشند. همین اصل را جلال‌الدین بارها در کتاب مثنوی مطرح کرده است. ۶. وقتی که طرم‌اح بن عدی، در عذیب الهجانات، با سه نفر به حسین علیه السلام می‌رسند [۲۴]، می‌گوید ای حسین بیایید به دامنه کوهی که ما آن جاهستیم، و اجا نامیده می‌شود، و به قدری برای دفاع شایسته است که ما همیشه به وسیله آن کوه از حملات ملوک غیبیان و حمیر و از هجوم نعمان بن منذر و سایر سیاه و سرخ از خود دفاع کرده‌ایم، و من به عهده می‌گیرم که بیست هزار شمشیر زن از قبیله طی برای پیکار با دشمن تو در اختیار بگذارم. حسین علیه السلام برای او و قومش از خدا، پاداش خیر مسألت نموده و فرمود: میان ما و مردم عراق عهد و میثاقی بسته شده است. لذا نمی‌توانیم برگردیم تا ببینیم سرانجام کارها برای ما و آنان چه خواهد شد. اهمیت حیاتی و انسانی پایبند بودن به عهد و پیمان در این جملات کاملاً تثبیت می‌شود، و در افق مثنوی، میدان بزرگی برای استشهاد به جملات فوق باز است. ۷. یک شب پیش از شهادتش، یاوران خود را جمع کرده و چنین فرمود: «بهترین سپاس را بر خدا می‌گزارم، و در شادی‌ها و

اندوه‌ها حمد او را می‌گویم. خداوندا، حمد می‌کنم تو را که ما را با نبوت تکریم فرموده، و قرآن را به ما تعلیم، و معرفت دین را بر ما نصیب فرمودی، و برای ما گوش و چشم و دل عطا کرده و ما را از مشرکین قرار ندادی...» [۲۵]. یکی از عالی‌ترین موضوعات انسانی که در مثنوی مطرح است، موضوع باز بودن گوش و چشم و آگاهی دل است، که جلال‌الدین داد سخن در آن می‌دهد و حتی شدیدترین تعجب خود را درباره کسانی که چشم دارند و گوش دارند، ولی از آن‌ها بهره‌برداری نمی‌کنند ابراز کرده، می‌گوید: چشم باز و گوش باز و این عما! حیرتم از چشم بندی خدا! ۸. در آن هنگام که سیل خروشان لشکریان عمر بن سعد را در مقابل خود می‌بیند، دست نیایش با خدایش بلند کرده، و می‌گوید: «پروردگارا، تویی پشتیبان من در هر مصیبت، و تویی پناهگاه من در هر سختی. تویی که در همه حوادث که به من فرود می‌آید، ملجأ اطمینان و آرامش بخش من هستی...» [۲۶]. ای خدا ای فضل تو حاجت روا با تو یاد هیچ کس نبُود روای خدا ای خالق بی‌چند و چون آگاهی از حال بیرون و درون خطبه روز عاشورای حسین، به لشکریان عمر بن سعد، پر از حقایق انسانی فردی و اجتماعی است، که در حساس‌ترین لحظات حیاتش، که دیوار زندگی آدمی در آن موقع شکافته شده و پشت پرده طبیعت را می‌بیند، فرموده است. محو و نابود شوید ای جماعت. شما عاشقانه از ما پناه‌جویی کردید. هنگامی که شما را اجابت کردیم، شمشیرها به دست گرفته، رویاروی ما ایستادید، و آتشی بر ما برافروختید که ما آن آتش را به دشمنان خود و دشمنان شما شعله‌ور کرده بودیم. امروز به ضرر دوستان و اولیای واقعی‌تان، با دشمنان دست اتحاد به هم داده‌اید. آخر این دشمنان واقعی شما که امروز به کمکشان شتافته‌اید، کدامین دادگری را در میان شما گسترده‌اند؟! و کدامین آرمان‌های انسانی شما را برآورده‌اند؟! «... نابودی بر شما باد، ای بردگان پیشروان خود، و ای پس‌مانده‌های احزاب و طردکنندگان کتاب الهی، و منحرف کنندگان سخنان حق و ای گروه معصیت‌کار و دم‌های شیطانی و خاموش کنندگان سنن خداوندی... بدانید که این فرزند نامشروع زاییده شده زنا، مرا در میان شمشیر و ذلت مخیر گشته است. پذیرش ذلت هرگز شایسته ما نبوده، نه خدا و پیامبرش این خواری را بر ما می‌پسندد و نه مرد با ایمان و دامان پاک و مردان با غیرت و شهامت و نفوس با عظمت، تسلیم به مردم پست و دون‌صفتان را به مرگ، که خوابگاه متصل به ابدیت پاک‌مردان است، برتری می‌دهند...» [۲۷]. جملات فوق، بازگوکننده درد و درمان ابدی انسانی است، که در گذرگاه قرون و اعصار، مورد ابتلای انسان‌هاست.

رویدادهای آموزنده در حادثه کربلا

اشاره

۱. رشد و کمال شخصیت انسانی، به گذشت‌های فراوان و به زیر پا گذاشتن خواسته‌های حیوانی و دست برداشتن از خودپرستی نیازمند است. به همین جهت است که در هر نقطه از تاریخ، این رشدیافتگان بر دل‌های اکثر انسان‌ها مالک هستند. اگرچه از نظر حمایت قدرت ظاهری در اقلیت قرار گرفته باشند. ۲. در موقع رسیدن به شراف، حربن‌یزید ریاحی، با هزار نفر، برای دستگیر کردن امام حسین علیه السلام از راه می‌رسد. سپاهیان تشنه و فرسوده بودند. امام حسین دستور می‌دهد همه آنان را با مرکب‌هایشان سیراب کنند. حتی به اسب‌هایشان که از گرما ناراحت بودند آب پاشند. علی‌بن‌طعان محاربی آخرین کسی بود که از سپاهیان حَرّ به آن محل می‌رسد، و تشنگی شدید او را پژمرده کرده بود. آن حضرت می‌فرماید: تو هم از آب بیاشام. از شدت تشنگی دستپاچه شده بود. آب از سر مشک می‌ریخت و نمی‌توانست به راحتی بیاشامد. امام حسین علیه السلام خودش برمی‌خیزد و سرمشک را با دست خودش کج می‌کند، و شخص مزبور به راحتی آب را می‌آشامد. این کسی بود که مانند هزار نفر دیگر از سپاهیان حربن‌یزید، شمشیرهای بزان را برای پاره کردن رگ‌های حسین و یارانش به کمر خود زده بودند، و اکنون ماده حیات خود را از حسین درمی‌یافتند. ۳. کتاب مثنوی میدان وسیعی را برای پیکار تمایلات و هوی و هوس‌ها با عقل و وجدان باز کرده، و پیروز کردن عقل و

وجدان را توصیه اکید می‌کند. ما می‌توانیم نمونه بارز این پیکار را که در درون حربن یزید ریاحی و عمر بن سعد درباره حادثه حسین علیه السلام به وجود آمده بود، در مثنوی بخوانیم. بامداد عاشورا با این که عوامل فراوانی [مانند فرماندهی قسمتی از لشکر عمر بن سعد و جوانی و مقاومت شدیدی که در مقابل حسین انجام داده و منجر به آن حادثه خونین شده بود] حربن یزید را از بازگشت به سوی حق باز می‌داشت، با این حال لحظاتی در خود فرو می‌رود و می‌بیند موضوع ابدیت و مسؤولیت الهی چیزی نیست که شوخی بردار بوده باشد. شخصیتش اعتلا- می‌یابد و بالا- می‌رود و ناگهان با تمام شرمندگی رو به اردوی ناچیز حسین آورده و عرض می‌کند ای حسین، من غلط کرده و به خطا رفته‌ام و از ته دل توبه می‌کنم. او با بهره‌برداری از چند لحظه، اختیار سعادت و پاکی خود را در وجدان تاریخ ثبت می‌کند. از طرف دیگر، پس از آن که پسر مرجانه (ابن زیاد) فرماندهی لشکر را به عمر بن سعد پیشنهاد می‌کند، نخست متحیر می‌شود که مگر امکان دارد به جنگ شخصیت الهی مثل حسین رفت! وقتی که ابن زیاد وعده حکومت ری را به او می‌دهد، شبی را مهلت می‌خواهد تا تکلیفش را روشن بسازد! او از لحظات اختیارش، به قول جلال‌الدین، جزمین پالانی که به‌راست و چپ کج می‌شود و پشت خر را زخمی می‌کند نمی‌بیند، و رو به شقاوت و پلیدی رهسپار می‌شود. ۴.

داستان ملاقات حسین علیه السلام با زهیر بن قین، و به وجود آمدن تحول بسیار شدید و پرمعنی در روح زهیر، بدون حرف و صوت و کلام، میدان شایسته‌ای برای بحث مثنوی، در موضوع تجاذب دو روح و قرار گرفتن روحی که تا چند لحظه قبل مخالف روح بزرگ بود، وجود دارد. دیدگاهی را که در مثنوی شناخته‌ایم، می‌توانست از امتناع حسین علیه السلام از بیعت و تبعیت از یزید فاسق و فاجر و ستمگر، صدها مسائل درباره حق و ناحق و عدالت و ستم مطرح کند، و از این راه بزرگ‌ترین خدمت را به جوامع اسلامی کند. او هم مانند گاندی می‌تواند بگوید: ما راه حسین را پیش گرفته‌ایم. ۵. جلال‌الدین می‌توانست از روی مآخذی که مورد قبول همه فرق اسلامی بود، برهنه رفتن عباس بن ابی شیب شاکری را به کارزار روز عاشورا، مقابل ده هزار شمشیر برهنه مطرح کند و درباره انبساط روحی آدمی، در موقع قرار گرفتن در حوزه جاذبه حق و حقیقت نتایج گران‌بهایی بگیرد. ۶. او می‌توانست پاسخ زهیر بن قین را در مقابل سخن حسین علیه السلام متذکر شود. حسین علیه السلام شب عاشورا به یاورانش فرمود: برخیزید و در تاریکی شب از این بیابان مرگ‌زا، که بوی خون از هم‌اکنون فضایش را گرفته است، بگریزید. زهیر بن قین پاسخ داد: ای حسین، دلم می‌خواهد در راه تو کشته و متلاشی شوم، بار دیگر زنده گردم و کشته و متلاشی شوم و هزار بار تلخی طعم مرگ را بچشم. خداوند این حادثه خونین را از وجود تو مرتفع کند. در صورتی که این همان زهیر بن قین بود که با خاندان عصمت رابطه حسنه‌ای نداشت. قرار گرفتن او در منطقه جاذبه روحی حسین علیه السلام، معلول تنها یک نگاه بود. جلال‌الدین می‌توانست در علل و نتایج این گونه تحولات و انقلابات روحی، مطالب آموزنده فراوانی بگوید. ۷. برای مثنوی، داستان واقعی درباره مخالفت با نفس، اگرچه درخواست مشروعش، مانند داستان ابوالفضل عباس، برادر امام حسین علیه السلام وجود داشت؟! این شهید راه حق و عدالت، این نمونه بارز وفاداری به صدق و ایمان، برای آب بردن به خاندان حسین علیه السلام وارد شط فرات شد، و خواست برای رفع تشنگی سوزانش مقداری از آب مباح را بیاشامد، ولی به یاد تشنگی حسین و خاندانش افتاد. آب را از دستش به‌نهر ریخت و بیرون آمد و با لب تشنه رهسپار لقاء الله شد. به دریا پا نهاد و خشک لب بیرون شد از دریا مرّوت بین جوانمردی نگر غیرت تماشا کن. ۸.

جلال‌الدین می‌توانست غلغله و شور و هیاهوی یاران حسین را در شب عاشورا، در نماز و ذکر خداوندی و مناجات با خالق هستی را در مقابل عیش و نوش و خواب سپاهیان عمر بن سعد بگذارد، و بگوید: در جهان دو بانگ می‌آید به ضد. ۹. برای جلال‌الدین تفسیر اجتماعی این مسأله بسیار شایسته بود، که حسین علیه السلام در مسیر خود می‌رفت و فرزدق شاعر را دید. پس از گفتگوی مختصر، فرزدق گفت: دل‌های مردم با تو و شمشیرهایشان بر علیه تو کشیده شده است. این اندیشمند فوق‌العاده می‌توانست در این سؤال و جواب، عالی‌ترین مسائل را درباره جدایی کار دل از شمشیرهای کشیده شده مطرح کند. ۱۰. این انسان متفکر و مربی، درباره نماز بامداد و بعدازظهر روز عاشورا، که حسین علیه السلام با ابوثمامه صائدی و یک نفر دیگر برگزار کرد، سخنان فراوانی می‌توانست

بگوید.

گریه بر امام حسین

اشاره

شاعر مسافر حلب، یا جلال‌الدین از زبان او، به آن مردم می‌گوید: بروید به حال خودتان گریه کنید؛ زیرا که در خواب سنگینی فرو رفته‌اید. گمان نمی‌کنم عاقل با ایمانی پیدا شود و در این حقیقت که خواب‌های سنگین ما سزاوار هزاران گریه‌هاست، تأملی داشته باشد. این حقیقت را از حق تعالی شنیده‌ایم که فرموده است: فلیضحکوا قليلاً. ولیبکوا كثيراً جزاءً بما كانوا یکسبون. [۲۸]. «کمی بخندند و بایستی زیاد بگریند؛ زیرا مجازات اندوخته‌های آنان چنین است.» اما ضمناً این حقیقت را هم نباید فراموش کنیم که گریه و ناله بر حسین جنبه عاطفی معمولی ندارد، تا مورد تحقیر مافوق عاطفه و احساسات قرار بگیرد؛ زیرا روشن است که خاک تیره گور، آن هم با گذشت سیزده قرن و اندی، عاطفه‌های طبیعی و گریه‌هایی را که از احساسات طبیعی فوران می‌نماید، خاموش می‌کند، چنان که در مرگ پدران و فرزندان خود می‌بینیم. بلکه این گریه‌ای است به حال حق و عدالت، که دستخوش هوای نفس یزید نابکار و پیروانش شده است. بگذارید دفاع انسان‌ها از حق و عدالت، به صورت اشک تحول‌آور، از اعماق جانشان برآید، تا آشکار شود که حق و عدالت از اعماق جان‌ها سرچشمه می‌گیرد، نه از رسوم و قراردادهای اعتباری و صوری زودگذر. خود جلال‌الدین می‌گوید: تا نگرید ابر کی خندد چمن تا نگرید طفل کی نوشد لبن‌طفل یک روزه همی داند طریق که بگرید تا رسد دایه شفقتو نمی‌دانی که دایه دایگان کم دهد بی گریه شیرت رایگانگریه ابر است و سوز آفتاب اُستن دنیا، همین دو رشته تاباگر گذشتن و انقراض حادثه کربلا- بتواند دلیلی به عدم لزوم یادبود آن داستان باشد، همچنین تبهکاری‌ها و گنهکاری‌های ما نیز به حکم: هر نفس نو می‌شود دنیا و ما بی خبر از نو شدن اندر بقاعمر همچون جوی نو نو می‌رسد مستمری می‌نماید در جسد گذشته و به پشت پرده طبیعت خزیده است، و دیگر جایی برای گریه نمی‌ماند. حتی جلال‌الدین هم نمی‌تواند بگوید: تنها به حال خود گریه کنید؛ زیرا چنان که داستان خونین کربلا- گذشته و به سلسله ابدیت پیوسته است، اگر بگویید گریه توأم با توبه و بازگشت، کثافت‌ها و لجن‌های روح را شست‌وشو می‌دهد، می‌گوییم گریه بر داستان نینوا نیز کثافت‌ها و لجن‌هایی را که به‌روی انسان و انسانیت با دست تبهکاران کشیده می‌شود، شست‌وشو می‌دهد و می‌گوید روی انسان را پاک نگه بدارید. ممکن است شما موضوع گذشتن تبهکاری‌ها و گناهان را با این مطلب رد کنید که زشتی‌ها و معاصی در اعماق جان آدمی رسوب می‌کند و می‌ماند، لذا برای زدودن آن احتیاج به گریه و زاری و توبه داریم. ما همین مطلب را درباره داستان حسین مطرح نموده و می‌گوییم: درست است که واقعه کربلا قرون متمادی است که از پیش چشمان انسان‌ها گذشته است، اما وجدان تاریخ، این حادثه را که حیات‌آفرین حادثه انسانی است، در اعماق خود حفظ کرده و تعیین ردیف خود را در این کارزار مستمر، از هر انسان، در تمام زندگانی‌اش خواهان است. البته می‌پذیریم که داستان کربلا- و بهره‌برداری از آن، بایستی هرچه بیشتر و با وضع معقول‌تر و شایسته‌تری، مانند مشعل فروزان در سر راه کاروانیان زندگی قرار گرفته شود، تا برای ابد چراغی فرا راه مردم حق‌جو و عدالت‌خواه بدرخشد. وانگهی، جلال‌الدین دو موضوع فرد و اجتماع را در این داستان به هم مخلوط کرده و به نتیجه نادرستی رسیده است؛ زیرا گریه فرد به‌حال خود، موقعی امکان‌پذیر است که احساس لزوم عده‌ای از اصول و قوانین، برای تکامل روحی برای او ثابت شود، و سپس به انحرافش از آن اصول، غمناک و گریان شود. اگر داستان حسین را بیشتر مورد دقت قرار بدهیم، خواهیم دید که حمایت حسین از آن اصول و قوانین، تنها برای اجتماع بود که او را به کشته شدن، آن هم به آن وضع فجیع که روزگاران نظیرش را نشان نمی‌دهد، کشانید. پس گریه فرد، فرعی از گریه به حال آن انسان‌هاست که برای آنان ضرورت رشد و کمال روحی تثبیت شده است. اما این

که می‌گوید: چون که ایشان خسرو دین بوده‌اند وقت شادی شد چو بگسستند بندروی شادروان دولت تاختند کنده و زنجیر را انداختند دور ملک است و گه شاهنشاهی گر تو یک ذره از ایشان آگهی مطلب کاملاً صحیح و منطقی است. در اخبار معتبر آمده است که در روز خونین عاشورا، با افزایش مصیبت و ناراحتی، نشاط حسین علیه السلام بیشتر و صورتش گلگون‌تر می‌شد. ما از شخصیت حسین علیه السلام همان عظمت را سراغ داریم که جلال‌الدین متذکر شده است. سخنان خود آن شهید راه حق و عدالت، از آغاز خروج از مکه تا آخرین لحظات زندگانی‌اش هم این حقیقت را بازگو می‌کند که خود می‌گفت: سَأْمُضِي وَمَا بِالْمَوْتِ عَارِ عَلِيٍّ الْفَتَى إِذَا مَادُودِي حَقًّا وَجَاهِدَ مُسْلِمًا فَانَ عِشْتُ لِمَ أَنْدَمَ وَانْ مَتَّ ثَمَّ الْمِ كَفَى بَكَ ذِلًّا أَنْ تَعِيشَ وَ تَرَعِمَا [۲۹]. «من می‌روم و مرگ برای جوانمردی که نیت و هدف‌گیری او حق و اسلام است، عاری نیست. با این نیت و هدف‌گیری اگر زنده بمانم، پشیمان نخواهم شد و اگر بمیرم، مورد توبیخ قرار نخواهم گرفت. کسی که زندگی کند و خوار شود و دماغش به خاک ساییده شود، به نهایت ذلّت و پستی تن در داده است.» ولی جلال‌الدین این حقیقت را هم می‌بایست در نظر می‌گرفت که اگر این منطق صحیح باشد و مردان الهی با کشته شدن رو به دیدار خدا می‌روند، پس جای شادی و سرور و وجد است، نه جای تأثر و گریه، این نتیجه را هم می‌توان گرفت که کشتگان مردان الهی، خدمت بزرگی به آنان انجام می‌دهند، چون قفس آنان را می‌شکنند و مرغ‌روحشان را به عالم ملکوت به پرواز درمی‌آورند! در صورتی که جلال‌الدین، از زبان علی بن ابی‌طالب علیه السلام، به آن کس که به صورت او خدو (آب دهان) انداخت می‌گوید: تو نگاریده کف مولیستی آن حقی کرده من نیستی نقش حق را هم به امر حق شکن برزجابه دوست سنگ دوست زندر مقابل مشیت مقام ربوبی که برای مدت معینی روح را در کالبد، برای تکامل بیشتر جای داده است، نباید کسی جرأت و جسارت شکستن آن کالبد را داشته باشد. مخصوصاً شکستن قفس روحی که نتیجه‌اش فاسد و تباه کردن ارواح انسان‌ها به وسیله تبهکاران خواهد بود. بنابر مجموع ملاحظات گذشته، گریه و یادبود حسین علیه السلام و داستان عاشورایش، حمایت از حق و عدالت و جلوگیری از جرأت و جسارت قفس شکنان است.

عدم منافات میان سرور شهادت و تأثر سایر زنده‌ها

سرور و ابتهاج روحانی برای شکستن قفس کالبد مادی، همچنان که جلال‌الدین گوشزد می‌کند، نه تنها شایسته شهدای راه ابدیت است، بلکه انسان‌های دیگر هم که از این نوع پرواز روحی ادراک حاصل می‌کنند، به وصول شهیدان به آن مقام والا- خرسند و شادمان می‌شوند. این اصلی است که گمان نمی‌رود فی نفسه مورد تردید کسی بوده باشد. کسی که آیه ذیل را بخواند: وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ. [۳۰]. «و گمان نکنید، کسانی که در راه خدا کشته می‌شوند، مردگانی هستند، بلکه آنان به زندگانی [حقیقی] رسیده در نزد پروردگارش از عنایات الهی برخوردار می‌شوند.» می‌فهمد که شهادت یعنی انتقال به حیطة عنایت الهی. مگر خود امیرالمؤمنین علیه السلام در موقع ورود ضربه جانکاه و مرگ‌زای بر تارک مبارکش نفرمود: فزت ورب الكعبة. «سوگند به پروردگار کعبه، به آن چه که می‌خواستم رسیدم.» مسلم است آن روح عالی، که در راه خواسته الهی و نجات انسان‌ها از گمراهی و بدبختی، با قفس تن وداع می‌گوید و آن را بازیچه لبه شمشیرها و سایر اسلحه‌های سوزان و بران قرار می‌دهد، به آن قدرت بزرگ رسیده که گام به مافوق حیات طبیعی و جهان هستی، با آن همه جمال و جلالش بگذارد و رهسپار کوی لقاءالله و رضوان‌الله در ایام‌الله شود. این مطلب را درباره شهادت جعفر بن ابی‌طالب علیه السلام، از خلال گفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با صراحت می‌بینیم. داستان جعفر چنین بوده است: «عبدالرحمن بن سمره می‌گوید: خالد بن ولید، روز مؤته مرا برای بشارت به نزد پیامبر فرستاد. هنگامی که به مسجد وارد شدم، پیامبر فرمود: ای عبدالرحمن آرام باش [به حال خود باش]. زید بن حارثه پرچم را به دست گرفت و جنگید و کشته شد. خدا زید را رحمت کناد. سپس پرچم را جعفر بن ابی‌طالب به دست گرفت و او هم جنگید و کشته شد. خدا جعفر را رحمت کناد. سپس پرچم را عبدالله بن رواحه گرفت و کشته

شد. خداوند عبدالله را رحمت کناد. در این هنگام، همه یاران پیامبر که در پیرامونش گرد آمده بودند، گریستند. پیامبر فرمود: برای چه گریه می‌کنید؟ یاران پیامبر عرض کردند: برای چه گریه نکنیم، در حالی که اخیار و مردان با شرف و فضیلت ما رفتند؟ پیامبر فرمود: گریه نکنید؛ زیرا مثل امت من، باغی است که باغبان‌هایی به اندازه قدرت و مهارت خود، آن را (اصلاح و تقویت نموده و) می‌رویانند. چاه‌هایش را اصلاح می‌کنند و به جریانش می‌اندازند و مجراهای آبش را آماده می‌کنند و شاخه‌ها و برگ‌های خشک درختانش را می‌زنند. و به این ترتیب، هر دسته‌ای را در هر دوره‌ای اطعام می‌کنند و بهره‌ور می‌سازند، و شاید که آخرین بهره‌برداری‌ها از این باغ موقعی است که شاخه‌های پرمیوه‌اش عالی‌تر از هر موقع خواهد بود، و سوگند به خدایی که مرا به حق مبعوث به رسالت فرموده است، عیسی بن مریم علیه السلام، جانشینانی از حواریونش را در امت من خواهد دید. [۳۱]. همین مضمون را علی بن موسی، معروف به سید ابن طاووس پس از نقل دو بیت زیر از سید مرتضی علم‌الهدی بیان می‌کند: لهما جسم علی الرضاء مهملة وانفس فی جوار الله یقریهاکان قاصدها بالضر نافعها و ان قاتلها بالسیف محیها بدن‌های شهدای کربلا در مقابل آفتاب سوزان افتاده و ارواح آنان در همسایگی و بارگاه خداوندی مورد پذیرایی و نوازش بود. گویی آنان که تصمیم به وارد ساختن ضرر به آن شهدا گرفتند، به آنان نفع رسانیدند و کشندگانشان آنان را زنده نمودند. اگر تبعیت از سنت و کتاب در اقامه شعائر اظهار مصیبت حکم نمی‌کرد، ما به یاد داستان عاشورا، لباس شادی می‌پوشیدیم و به تبریک نعمت عظمای شهادت که نصیب آن شهدای راه حق گشته است، شادی‌ها می‌کردیم.

حادثه کربلا از دیدگاه‌های مختلف

اشاره

درست است که حادثه نینوا و واقعه بی‌ظنیر عاشورا یک حادثه و یک منظره بوده است، ولی همین حادثه و منظره واحد را می‌توان از دیدگاه‌های گوناگون مورد درک و تماس قرار داد. ۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، تخلف مردم را از آن همه سفارشات که درباره خاندان طهارت و عظمت کرده بود، می‌بیند. حضرت رسول می‌بیند که چگونه توصیه‌ها و دستورات او که صدها بار، چه به وسیله قرآن و چه با گفتارهای شخصی خود، اتکاء به فرزندان معصومش را که به جهت شایسته بودن به گسترده و تفسیر رسالت پیامبر به خاک‌نشینان کره زمین گوشزد کرده بود، در آتش هوی و هوس دنیاپرستان انسان‌سوز زبانه می‌کشد. از طرف دیگر، چنین قربانی‌های مقدس برای برومند کردن نهال مکتب انسانی که خود بنیان‌گذار آن است، ضرورت دارد. چنان که خود در این جمله معروف می‌فرماید: حُسَيْنٌ مِنِّي وَ اَنَا مِنْ حُسَيْنٍ. «حسین از من و من از حسینم.» یعنی ارتباطی میان من و او وجود دارد که در آن هنگام که دین جاودانی انسانی - الهی، دستخوش طوفان‌های نابودکننده شود، همین حسین است که عاشورایش چون کشتی نجات بخش، اسلام و قرآن را از غرق شدن نجات خواهد داد، که: اِنَّ الْحُسَيْنَ مِصْبَاحُ الْهُدٰی وَ سَفِيْنَةُ النَّجَاةِ. «حسین چراغ هدایت و کشتی نجات است.» ۲. فرشتگان و ارواح پاکی که از این خاکدان به عالم بالا پرواز کرده‌اند، به این حادثه بهت‌انگیز که میان آدمیان مفتخر «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ» اتفاق افتاده است، خیره و مبهوت می‌نگرند. ۳. اما خود حسین، سرگرم حضور در بارگاه الهی، از سنگر خونین دفاع از حقوق انسان‌ها، در حال انجذاب به حوزه جاذبیت بی‌نهایت بزرگ، با این سروش حیات بخش است: الا ترون ان الحق لا یعمل به و ان الباطل لا- یتناهی عنه و انی لا- اری الموت الا سعادة... «مگر ای انسان‌ها، نمی‌بینید که حق مورد عمل واقع نمی‌شود و از باطل اجتناب نمی‌ورزند؟ من مرگ در راه دفاع از حق و ریشه‌کن کردن باطل را چیزی جز سعادت نمی‌بینم.» ۴. یزید و پیروانش، که شمر جنایتکار، جایگاه فاضلاب تمام پلیدی‌های آنان بود، سرشار از تمناهای حیوانی، غوطه‌ور در دریایی از لذت اجرای پلیدی‌ها و تبهکاری‌های پیشوایانش. ۵. منظره شکفت‌انگیز عاشورای حسین، برای «ابن خلدون» ها که می‌کوشند خدا و خرما را بدون تعدیل و

تفسیر خرما، در دل‌های آدمیان جای بدهند، مخلوطی از اشتباه قابل اغماض و حق و حقیقت ابدی می‌نماید! [۳۲]. ۶. گروه دیگری از تماشاگران صحنه پر آشوب تاریخ داریم که به جای آن که قدم در راه تعدیل طبیعت مادی بشر بردارند، در تقویت و امضای طبیعت مادی بشر فلسفه‌ها می‌بافند و می‌گویند: «انسان گرگ انسان است» و «اصل تنازع در بقا، حکمفرمای مطلق هستی است!» منظره عاشورا برای این گروه، یک منظره کاملاً طبیعی بوده و نه تنها جای شگفتی نیست، بلکه اگر با آن شرایط و عوامل که در آن دوران وجود داشت، چنان منظره‌ای بروز نمی‌کرد، جای تعجب بود. ۷. وجدان آگاه رادمردان تاریخ، که ادامه و بقای اصول عالی انسانی را همواره به نیروهای تازه مستند می‌دانند، حادثه کربلا را به عنوان یکی از محرک‌ترین نیروها برای پیشبرد چرخ اصول و ایده‌های عالی انسانی می‌نگرند. دلیل بارز این نگرش، اقدامات امثال متوکل عباسی بود که فرمان داد قبر امام حسین علیه السلام را ویران کرده و جای آن را کشت و زرع کنند، [۳۳] تا مردم برای گریه محرک در آن جا جمع نشوند. غافل از این که مادامی که اصل حق و عدالت برای انسان‌ها مطرح است، قبر حسین و هم‌مکتبانش در درجات مختلف، در دل‌های پاکان اولاد آدم، با مصالح اصول پایدار انسانیت و با دو دست عقل و وجدان، محکم‌تر از آن ساخته شده است که ییل و کلنگ «متوکل» ها آسیبی به آن‌ها برساند. ۸. عرفای راستین، عینک جلال‌الدین را به چشم زده و شکسته شدن قفس‌ها و پرواز ارواح سعادت‌مند را به اصل نخستین خود می‌نگرند. ۹. منفی‌گرایان زبون و ناتوان، منظره کربلا را وسیله یأس و بدبینی قرار داده و با دیدن آن وحشی‌گری از بشر و بشریت و دعای بی‌اساس قهر و خداحافظی می‌کنند. ۱۰. این حادثه برای گروهی دیگر، به عنوان یک وسیله اشباع اغراض مادی جلوه کرده و حادثه کربلا را مانند یک سفره رنگارنگ که امواج تاریخ به سوی آنان پرتاب کرده است، می‌نگرند. ۱۱. شعرای حرفه‌ای هم بیکار ننشسته، و از دیدگاه احساسات خالص، جریان کربلا را بازگو کرده‌اند. ۱۲. در میان این همه عینک‌های متنوع که برای تماشای حادثه خونین کشتارگاه سوزان کربلا به چشم طبقات مختلف زده شده است، یک عینک دو جانبه نیز دیده می‌شود، که اگر تیره و تارش نکنند، عالی‌ترین و همه جانبه‌ترین دید را نصیب تماشاگرش کرده است. اینان کسانی هستند که عقل و اندیشه مستند به مشاهده نمود آن حادثه خونین را که چشمگیرترین مبارزه حق و باطل و انسانیت و ضد انسانیت است، به کار می‌اندازند، و ابدیت اصول حیاتی انسانی را از آن استنتاج می‌کنند، و در شادمانی روحی بی‌نهایت غوطه‌ور می‌شوند. اینان هنگامی که احساس پاک و ناب و سازنده خود را هم با آن تعقل و اندیشه هماهنگ می‌سازند، ریزش قطرات خون و افتادن سرها و دست و پاها و دوخته شدن چشمان حق بین را با تیرها، به دست کسانی که کوچک‌ترین دلیل برای بزرگ‌ترین جنایتی که می‌کنند در دست ندارند، می‌بینند، می‌گیرند و آه سوزان از سینه برمی‌آورند. مگر این جریان انسان و انسانیت کش را می‌توان بدون تأثر عمیق، که - گریه و ناله - نشان کوچک و نارسایی از آن تأثر است، دید و یا شنید، که در جامعه بشری حالتی می‌تواند بروز کند که گروهی بایستند و با فریاد بلند داد بزنند که ما چه کرده‌ایم؟ برای چه ما را می‌کشید؟ و چرا در کشتن ما همه اصول انسانی را زیر پا می‌گذارید؟ و آن جامعه نتواند برای جنایتی که مرتکب می‌شود، دلایل مورد جنایت را رد کند، و نتواند برای کار خود دلیلی، اگرچه ظاهر فریبنده‌ای داشته باشد، بیان کند! آیا برای برحذر داشتن انسان‌ها از امکان بروز چنین حالت بی‌نهایت شرم‌آور نباید متأثر شد؟ این تأثر و گریه یک حالت بازتابی منفی نبوده، بلکه چنان که در داستان مختصر محمد بن ابراهیم، از نواده‌های امام حسن مجتبی علیه السلام مشاهده می‌کنیم، سازنده و نیروبخش حیات انسان‌هاست. داستان از این قرار است: «ابوالسرایا، رهبر جمعی که به علیه مأمون الرشید حرکت می‌کردند، محمد بن ابراهیم (معروف به ابن طباطبا) را به کوفه می‌فرستد. وقتی که محمد به کوفه می‌رسد، در اطراف کوفه قدم می‌زند. در این هنگام پیرزنی را می‌بیند که با پشت خمیده و وضع ناراحت کننده خم شده، دانه‌های خرما را که از بارهای خرما به زمین می‌افتاد، جمع کرده و در انبان می‌گذاشت. محمد از پیرزن پرسید که خرماها را چه می‌کنی؟ گفت: من بیوه‌زنی بی‌سرپرستم و دخترانی دارم که نمی‌توانند زندگی خود را اداره کنند. محمد سخت گریست و گفت: سوگند به خدا تو و امثال توست که فردا مرا وادار به دفاع از وضع شما می‌کند تا خونم ریخته شود. این گریه، بینایی نافذی برای حرکتش

فراهم آورد.» [۳۴]. محقق بزرگ عبدالله العلامی، درس‌هایی را که بایستی از علل و نتایج اقدام و شهادت حسین بن علی علیه السلام بیاموزیم، به ترتیب زیر بیان می‌کند: ۱. چگونه باید ما شخصیت انسانی خود را که مربوط به شخصیت کل انسان است، حفظ کنیم، و چگونه بایستی از اصل مقدس دفاع کنیم. ۲. حسین به ما تعلیم کرد: چگونه امکان‌پذیر است که شیر در زندانی محبوس شود، ولی آن زندان او را برده نسازد. این همان درس است که دیوژن به یونانی‌ها، در روزگار قدیم تعلیم می‌داد. این دو درس بسیار بزرگی است که در هنگام توجه به این که ذات آزاد است و می‌تواند تمام دیدگاه‌ها را در ایدآل‌های انسانی متمرکز نموده و منبع اصیل شجاعت و ارزش مطلق بوده باشد. تاریخ آزادی چیزی جز حفظ شخصیت انسانی انسان نیست. هرچه که ما شخصیت حسین و کار بی‌نظیرش را مطالعه می‌کنیم، بیشتر به پدیده اعجاز‌آمیز آزادی شخصیت انسان از قید و زنجیر بردگی آگاه می‌شویم. ۳. کسی که ذات و شخصیت انسانی خود را دریافت نکرده است، او از هستی خود و جهانی که در آن زندگی می‌کند بیگانه است. به عبارت دیگر، کسی که از شخصیت انسانی خود چیزی درک نکند، یا آن را در اختیار بادپای وزش بادهای قوانین طبیعت و تمایلات انسان‌ها بگذارد، بهره‌ای از هستی ندارد. حسین علیه السلام با همین درس‌های عملی و نهایی بود که نمونه‌های آزادی را به تاریخ بشری نشان داد. ۴. درس دیگری که حسین علیه السلام به ما تعلیم فرمود، این است که ما در زندگی فردی و اجتماعی، چگونه باید بتوانیم از اصول مقدسه انسانی بهره‌برداری کنیم. ما این درس را چنان که شایسته است، جز از حسین علیه السلام، از کس دیگری سراغ نداریم؛ زیرا در میان مردان تاریخ، بدان ترتیب که تاریخ به ما می‌آموزد، در بهره‌برداری صحیح و همه‌جانبه از اصول مقدس انسانی، مانند حسین کسی را نمی‌بینیم و هرگز نظیر او را نخواهیم دید. ای قهرمان قهرمانان، تکاپو در راه انسانیت و جولانگاه تکاپو، در مرز زندگی و مرگ دیگر نظیر اخلاق و شخصیت تو را کجا خواهیم یافت؟ تویی که رفتی و مرگ مجازی را در ایدآل‌های به یاری طلبیدی، در حالی که دیگران می‌روند و حیات مصنوعی را در راه قدرت به یاری می‌طلبند. [۳۵].

پاورقی

- [۱] تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی جلال‌الدین محمد مولوی، علامه جعفری، ج ۱۳، ص ۲۹۰ و ۲۹۲.
- [۲] الاعلام، زرکلی، ج ۸، ص ۱۷۲.
- [۳] تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۹۵، الاعلام، زرکلی، ج ۸، ص ۱۸۳.
- [۴] همان مأخذ.
- [۵] البدایه، ج ۸، ص ۱۴۳ نقل از مقتل الحسین عبدالرزاق مقرر، ص ۱۲۱.
- [۶] مقدمه تاریخ ابن خلدون، ص ۲۰۵.
- [۷] و به قول خود وفا کند، بلکه واجب است خصلت روباه و درنده‌خویی شیر را در خود فراهم آورد.» بیسمارک، تألیف آقای دکتر سیدحسین مصطفوی، ص ۳۷ و ۳۸.
- [۸] تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۱۹۹.
- [۹] تاریخ صفین، نصر بن مزاحم منفری، چاپ مصر (دوم)، ص ۱۱۹ و ۱۲۰، مروج الذهب، مسعودی، چاپ مصر (سعادت)، ج ۳، ص ۲۱ و ۲۲، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۸۴ و جمهره رسائل العرب، احمد زکی صفوت، ج ۱، ص ۵۴۵ و ۵۴۶.]
- [۱۰] مقدمه ابن خلدون، ص ۲۱۶ و تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ج ۲، ص ۲۲۰.
- [۱۱] همان مأخذ، ص ۲۴۱.
- [۱۲] تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۰۳.

[۱۳] ثم خلفه رجلان محفوظان وثالث مشكور و بين ذلك خوض طال ما عالجنه مشاهدۀ و مكافحۀ و معاینۀ و سماعا وما اعلم منه مافوق ماتعلمان. (مخاطب در این جملات ابن عباس و امام حسین علیه السلام است): سپس دو مرد محفوظ و سومی مشكور به جای پیامبر نشستند و در این اثنا فرو رفتن‌ها بود که مدت زیادی می‌خواستیم آن‌ها را حل کنیم. چه از نظر مشاهده و چه از نظر مبارزه، و دیدن و شنیدن و من درباره سومی جز آن که می‌دانید چیزی نمی‌دانم. در مقابل صراحت مکتب اسلام، در همه قلمروهای فردی و اجتماعی و مادی و معنوی، امثال جملات فوق را به‌اضافه کردار خارجی معاویه، تنها با دو کتاب مطارحات و شهریار ماکیاولی می‌توان تفسیر کرد. «و كان أكثر فعلة المړكو الحيلة» (اکثر کارهای معاویه از روی مکر و حيله بوده است). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۸.

[۱۴] الامامة والسياسة (الخلفاء الراشدون)، ابن قتیبه دینوری، ص ۱۹۵ و ۱۹۶، ارتکاب یزید به فسق و فجور و لاابالی‌گری‌هایش در تمام منابع معتبر اسلامی و در همان مأخذ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۰ ثبت شده است.

[۱۵] مقدمه تاریخ، ابن خلدون، ص ۲۱۶.

[۱۶] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۰ و ۲۵۱.

[۱۷] تهذیب، ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۲۷.

[۱۸] محمد بن ابی طالب، موسوی، نقل از نفس‌المهموم، محدث قمی، ص ۱۰۷.

[۱۹] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۱.

[۲۰] مقتل العوالم، نقل از مقتل‌الحسین، عبدالرزاق مرقم، ص ۱۳۹ و ۱۴۰.

[۲۱] لهوف، ابن طاووس، ص ۵۳، نفس‌المهموم، محدث قمی، ص ۱۰۰.

[۲۲] همان مأخذ، ص ۱۰۴.

[۲۳] تاریخ طبری، نقل از مقتل، مرقم، ص ۱۰۶.

[۲۴] سه نفر دیگر عبارتند از: عمرو بن خالد صیداوی، سعد غلام او، مجمع بن عبدالله مذحجی، نافع بن هلال.

[۲۵] تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۳۸ و ۲۳۹ و کامل ابن‌الاثیر، ج ۴، ص ۲۴.

[۲۶] کامل، ابن‌اثیر، ج ۴، ص ۲۵ و تاریخ ابن عساکر، ج ۴، ص ۳۳۳.

[۲۷] همان مأخذ، مقتل، خوارزمی، ج ۲، ص ۶.

[۲۸] سوره توبه، آیه ۸۲.

[۲۹] این ابیات از برادر اوس است که برای جهاد در حضور پیامبر می‌رفت. برادرش او را از مرگ تهدید کرد. او ابیات فوق را به برادرش گفت که چون نیت من حق و اسلام است، باکی از مرگ ندارم.

[۳۰] سوره آل عمران، آیه ۱۶۹.

[۳۱] مقاتل‌الطالبین، ابوالفرج اصفهانی، ص ۱۳.

[۳۲] ابن خلدون، در مقدمه تاریخ معروفش می‌گوید: «حسین در یک موضوع کاملاً واقعیت را دریافته بود و آن، این بود که هیچ کس در آن دوران برای خلافت شایسته‌تر از او نبوده است. بلکه حسین بالاتر از آن بود، اما این که گمان می‌کرد می‌تواند در مقابل شوکت یزید قدامت کند، اشتباه کرده بود.» مطالعه‌کننده محترم در این چند صفحه، اشتباه ابن خلدون را در این قضاوت تصدیق خواهد کرد.

[۳۳] تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۴۴.

[۳۴] مقاتل‌الطالبین، ابوالفرج اصفهانی، ص ۵۲۱، تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۴۴.

[۳۵] مضمون از سُمُو المعنی فی سُمُو الذات، عبدالله العلالی، ص ۱۰۳ الی ۱۰۵.

واقعه عاشورا در مثنوی

اشاره

روز عاشورا همه اهل حلب باب انطاکیه اندر تا به شبگرد آید مرد و زن جمعی عظیم ماتم آن خاندان دارد مقیمتا به شب نوحه کنند اندر بکا شیعه عاشورا برای کربلا بشمرند آن ظلم‌ها و امتحان کز یزید و شمر دید آن خانداناز غریو نعره‌ها در سرگذشت پُر همی گردد همه صحرا و دشتیک غریبی شاعری از ره رسید روز عاشورا و آن افغان شنیدشهر را بگذاشت و آن سو رای کرد قصد جست وجوی آن هیهای کردپرس پرسان می‌شد اندر افتقاد چیست این غم بر که این ماتم فتاد؟ این رئیسی زفت باشد که بمرد این چنین جمعی نباشد کار خردنام او و القاب او شرحم دهید که غریب من شما اهل دهید چیست نام و پیشه و اوصاف او تا بگویم مرثیه الطاف او مرثیه سازم که مرد شاعرم تا از این جا برگ و لالنگی برمان یکی گفتش که تو دیوانه‌ای تو نه‌ای شیعه عدو خانه‌ایروز عاشورا نمی‌دانی که هست ماتم جانی که از قرنی به استپیش مؤمن کی بود این قصه خوار قدر عشق گوش عشق گوشوارپیش مؤمن ماتم آن پاک روح شهره‌تر باشد ز صد طوفان نوحگفت آری لیک کو دور یزید کی بُد است آن غم چه دیر این جا رسید! چشم کوران آن خسارت را بدید گوش کزان این حکایت را شنیدخفته بودستید تا اکنون شما که کنون جامه دریدید از عزا! پس عزا برخود کنید ای خفتگان زان که بدمرگی است این خواب گرانروح سلطانی ز زندانی بجست جامه چون در یم و چون خاییم دستچون که ایشان خسرو دین بوده‌اند وقت شادی شد چو بگسستند بندسوی شادروان دولت تاختند کنده و زنجیر را انداختنددور ملک است و گه شاهنشهی گر تو یک ذره از ایشان آگهیورنه‌ای آگه برو برخود گری زان که در انکار نقل و محشریر دل و دین خرابت نوحه کن چون نمی‌بیند جز این خاک کهنور همی بیند چرا نَبُود دلیر پشت دار و جان سپار و چشم سیردر رُخت کو از پی دین فرخی؟ گر بدیدی بحر کو کف سخی؟! آن که جو دید آب را نکند دریغ خاصه آن کاو دید دریا را و میغ [۱].

معنی اشعار

اهالی حلب، در روز عاشورا، در باب انطاکیه، از بامداد تا به شب گردهم جمع می‌شدند و ماتم خاندان پیامبر را می‌گرفتند. این نوحه و ناله شیعه در روز عاشورا برای حادثه کربلا بود. در آن ماتم، ستمگری‌ها و شکنجه‌هایی را که از یزیدبن معاویه و شمر بن ذی‌الجوشن به امام حسین علیه السلام و خاندانش وارد شده بود، به یاد می‌آوردند، و از غریو و فریادهای آنان، صحرا و دشت پر می‌شود. در یکی از ایام عاشورا، شاعری از راه رسید و آن افغان و شیون را که اهالی حلب در باب انطاکیه طنین‌انداز کرده بودند، شنید و رهسپار میان آن جمعیت شد و در جست‌وجوی علت آن هیاهو برآمد. شاعر می‌پرسد آیا رئیس بسیار بزرگی از میان اینان رخت بر بسته است؟ زیرا چنین ناله و فریاد دسته‌جمعی، کار کوچکی نیست. شما که اهل این محل هستید، بیاید نام و القاب او را به من شرح کنید، و به من که بیگانه هستم، از نام و پیشه و اوصافش اطلاعی بدهید. من مرد شاعری هستم و می‌توانم برای درگذشتش مرثیه بسرایم. یکی از آن مردم گفت: تو دیوانه‌ای و از گروه شیعه نیستی، بلکه دشمن خاندان پیامبری. مگر نمی‌دانی که امروز روز عاشورا و روز ماتم جان جهان است که به تنهایی از یک قرن انسان بهتر است. این داستان خونین، داستان کوچکی نیست. عشق گوشواره، به اندازه عشق گوش به اوست. آری ای بیگانه غافل. پیش مؤمن ماتم آن پاک روح شهره‌تر باشد ز صد طوفان نوحشاعر وقتی که علت گریه و ماتم شیعیان حلب را می‌شنود، می‌گوید بلی صحیح است، ولی کو دوران یزید؟ و کو حادثه کربلا؟ خبر آن حادثه غم‌انگیز چه قدر دیر به این جا رسیده است. حادثه حسین به قدری سخت و تکان‌دهنده بود که چشم نابینایان دیده، و گوش

مردم کر هم آن را شنیده است. شما مگر تاکنون خوابیده بودید؟ این خواب غفلت، مرگ بدی است که شما در آن فرو رفته‌اید. حال که روح یک مرد بزرگ از زندان دنیا رها شده و رفته است، چرا ما درباره او جامه بدریم و دست بخاییم. چون آن بزرگوار خسرو دین بود. رفتنش از دار دنیا که گسستن زنجیر حوادث طبیعت است، موجب شادی و وجد است، نه اندوه و ماتم. آن سروران، به ایوان دولت ابدی رهسپار شده‌اند و کنده و بند و زنجیر را از دست و پای روحشان باز کرده‌اند. در حقیقت، اگر تو هشیار باشی، دوران ملک و سروری آنان با شهادتشان شروع شده است. و اگر از آگاهی و هشیاری محرومی، برو گریه بر حال خود کن که کار تو نشان می‌دهد که منکر انتقال روح به ابدیت و آستانه محشری. برو و گریه بر دل و دین خرابت کن، که جز این خاک کهنه و تیره چیزی نمی‌بیند. و اگر دل تو عالمی جز این خاک تیره و کهنه را می‌بیند، چرا دلیر و دارای پشتیان و چشم سیر نبوده، و جان و حیات را به آن عالم نمی‌سپارد؟ فرخی دین در روی تو دیده نمی‌شود. اگر واقعاً دل تو دریای دین را دیده است، پس کو آن کف با کرامت و سخاوتش؟ جویباری که آب را دیده است، دریغ از آب نمی‌کند، مخصوصاً جویباری که دریا و ابر را دیده باشد.

یزید که بود و چه کرد؟

یزید همان است که همه تواریخ معتبر، با این که از دیدگاه‌های مختلفی وقایع و سرگذشت شخصیت‌ها و رویدادهای تاریخی را مطرح می‌کنند، بازگو کرده و می‌گویند: «امام حسین علیه السلام، وقتی که فسق و انحراف یزید به همه مردم دورانش آشکار شد اقدام بر علیه یزید کرد...» [۱۵]. این جمله مختصر می‌تواند شخصیت یزید را به تمام معنی آشکار کند؛ زیرا فساد و تبهکاری و انحراف یک شخصیت، تا به حد نهایی نرسد، گفته نمی‌شود که اوصاف قبیح مزبور آن شخص برای همه ثابت شده است؛ چرا که صدها احتمالات، تأویلات، تفاسیر و اغراض شخصی و عمومی مانع از آن است که بیش از ده جامعه بزرگ اسلامی آن روز، کوچک و بزرگ و دانا و نادان و خوب و بد... همه و همه و همه، کثافت و فساد و تبهکاری شاخص‌ترین فردشان را بپذیرند. اگر از این اتفاق نظر جوامع عصر یزید و صاحب‌نظران قرون و اعصار بعدی بگذریم، توجه شایسته به کردار سه سال و نیمه یزید، جای تردیدی در این حقیقت نمی‌گذارد که موافقت حسین علیه السلام با او، جز امضای نابودی اسلام و بردگی مردم به بنی‌امیه، نتیجه‌ای دربر نداشت. اما کاری که یزید در مدت زمامداری‌اش کرد، به قرار ذیل است: ۱. کشتن حسین بن علی علیه السلام، با هفتاد و یک رادمرد دیگر، به وضعی که تاکنون هیچ مورخی، چه مسلمان و چه غیرمسلمان، بدون لرزش وحشت و ناراحتی روحی شدید، نتوانسته است پیرامون آن حادثه مطالعه‌ای کند و چیزی بنویسد. ۲. قتل عام اهل مدینه، که به قول مورخین درباره جلادان خون‌آشام مغول: «آمدند و کشتند و تارومار کردند و سوزاندند و رفتند» با این تفاوت که در هیچ تاریخی دیده نشده است که چنگیز و هلاکو و آباقاخان به فرماندهان خود دستور بدهند، کسانی را که از لبه شمشیر شما سالم ماندند، دور خود جمع کنید و از یکایک آنان برای برده شدن به من بیعت بگیرید. این دستور را یزید ضدبشر صادر کرده است. دستور یزید به جلادش، مسلم بن عقبه، چنین بود که اگر کسی از اهل مدینه زنده بماند، باید برای بردگی محض با من (یزید) بیعت کند، و اگر کسی از پذیرش بردگی امتناع ورزید، گردنش از بدنش جدا شود. [۱۶]. ۳. سوزاندن بیت‌الله الحرام و کشتار اهل مکه. این بود کار سه سال و نیم زعامت یزید.

حادثه کربلا چه بود؟

اشاره

چشم کوران آن خسارت را بدید گوش کزان این حکایت را شنید خفته بودستید تا اکنون شما که کنون جامه دریدید از عزای پس

عزا بر خود کنید ای خفتگان زان که بدمرگی است این خواب‌گرانی پیش از ورود به توضیح اختصاری حادثه کربلا، این نکته را متذکر می‌شویم که جلال‌الدین در دورانی زندگی می‌کرده که مغول، جوامع اسلامی را تارومار کرده بود. یادآوری داستان کربلا، با این که مسلم و قطعی بود، این نتیجه را در برداشت که با رواج تفسیر و تحلیل و ریشه‌گیری‌های آن داستان، اختلافاتی در میان خود مسلمانان بروز، و ناخودآگاه به مغول کمکی کند. اگر این احتمال در هدف‌گیری جلال‌الدین صحیح باشد، عدم تعرض او را به داستان مزبور و بهره‌برداری از آن را تصحیح می‌کند. ولی در ابیات مذکور، درباره شاعری که روز عاشورا به حلب آمده بود، در بهره‌برداری از حادثه کربلا اظهار نظر می‌کند. لذا ما هم به نقد و تحلیل آن می‌پردازیم. درباره نقل داستان کربلا و علل و نتایج آن حادثه بی‌نظیر تاریخ، نه تنها هزارها کتاب و دیوان اشعار از خود شیعیان، بلکه از سایر فرق مسلمانان و حتی در قرون اخیر از طرف مغرب‌زمینی‌ها هم فراوان منتشر شده است. از طرف دیگر، هر کسی که، چه از مسلمانان و چه از غیر مسلمانان، سری به تاریخ اسلام زده باشد، حادثه خونین کربلا را با اهمیت فوق‌العاده تلقی کرده و درباره آن اظهار نظر مثبت کرده است. به جز عده بسیار محدود که عینک درک اجتماعی معمولی را به چشم زده، و مانند ابن‌خلدون گفته‌اند: «با این که حسین شایسته آن مقام بود که می‌خواست، ولی نمی‌بایست در مقابل شوکت و قدرت یزید قد علم کند.» شما مطالعه‌کننده محترم، در این چند صفحه که به‌طور خیلی مختصر داستان کربلا را مطالعه می‌کنید، درباره این موضوع، عادلانه قضاوت خواهید کرد. داستان کربلا به‌طور فهرست‌به‌قرار زیر بوده است. معاویه بن ابی‌سفیان (پدر یزید)، در زمامداری عمر بن الخطاب، والی اردن شد. پس از مرگ برادرش، یزید بن ابی‌سفیان، عمر او را به حکومت دمشق نصب کرد. و در زمان عثمان بن عفان، همه شام به او واگذار شد. [۲]. این جمله را مورخین از عمر بن خطاب به‌طور فراوان نقل کرده‌اند که: هر وقت به معاویه می‌نگریست، می‌گفت: «این کسرای عرب است.» [۳] در دوران او سکه‌هایی زده شد که روی آن‌ها عکس یک عرب، در حالی که شمشیری به کمر بسته بود، ترسیم شده بود. [۴]. موقعی که ضحاک بن قیس، برای اعلان مرگ معاویه به بالای منبر می‌رود، در میان توصیفات که از معاویه می‌کند، این جمله وجود دارد که: «معاویه پناهگاه عرب بود.» [۵]. ابن‌خلدون صریحاً می‌نویسد: «سپس طبیعت ملک اقتضا کرد که معاویه در امر زمامداری و عظمت و مقدم داشتن خود بر دیگران بکوشد، و این زمامداری و ادعای عظمت و تقدیم خود بر دیگران، در شأن معاویه نبود، ولی این یک امر طبیعی بود که تعصبش و ادار به آن می‌کرد، و نژاد بنی‌امیه هم این عصبیت را دارا بودند.» [۶]. تمام مورخین نوشته‌اند موقعی که عثمان در محاصره از معاویه کمک خواست، کمکی برای او نفرستاد. وقتی که محاصره عثمان شدیدتر شد، یزید بن اسد قشیری را فرستاد و گفت وقتی که به‌ذی‌خشب (حومه مدینه) رسیدی، همان جا توقف کن، و به این بهانه که من در حادثه عثمان حاضر بودم، چیزی می‌دیدم که می‌بایست اقدام به سود عثمان کنم و تو (معاویه) غایب بودی. لذا من کمک کردم، اقدامی نکن. یزید بن اسد در ذی‌خشب متوقف شد تا عثمان کشته شد. سپس معاویه، شاگرد مکتب ماکیاولی [۷]، به خونخواهی عثمان برخاست و ادعای خلافت کرد، و با علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، که به اضافه خلافت الهی، حکومت رسمی و قطعی جوامع اسلامی با او بود، بدون کمترین دلیل و مجوز، جز مقام پرستی، جنگید و بشریت را از خدماتی که علی علیه‌السلام به آن انجام می‌داد، محروم کرد. بدان جهت که تاکنون درباره اوصاف ماکیاولی معاویه و مبارزه او با حق و حقیقت سخنان زیاد گفته شده است، ما از تکرار آن‌ها خودداری می‌کنیم، فقط به گفته سیوطی قناعت می‌کنیم. «ابن ابی‌شیبه از سعید بن جمهان نقل می‌کند که به سفینه گفتم: بنی‌امیه گمان می‌کند که خلافت در قبيله آنان است؟ گفت دروغ می‌گویند، بلکه بنی‌امیه از سخت‌ترین ملوک هستند و اولشان معاویه است. سلفی از عبدالله بن احمد بن حنبل نقل می‌کند که از پدرم (احمد) درباره علی و معاویه پرسیدم؟ پدرم گفت: علی دشمنان زیادی داشت. دشمنانش هرچه جست‌وجو کردند، بلکه عیبی برای او پیدا کنند، نتوانستند کمترین عیبی در او ببینند. لذا مردی را که با او جنگید، (معاویه) تعریف کردند و این حيله‌ای بود که به راه انداختند.» [۸]. گمان نمی‌کنم کسی به‌طور دقیق و همه‌جانبه، مکتب اسلام را با آن فلسفه و اخلاق و حقوق الهی‌اش بداند، و از منظور پیامبرش که به وجود آوردن انسان‌های ملکوتی بود باخبر

شود، و سپس به شخصیت و حکومت معاویه و کارهایش مراجعه کند و به این نتیجه نرسد که معاویه، خود، مکتب اسلام را دگرگون و مواد خام نظریات ماکیاولی را در جوامع اسلامی پیاده کرد. این انسان وارونه، به اصطلاح امیرالمؤمنین، در پاسخ نامه محمد بن ابی بکر که از مصر نوشته و او را به جهت مخالفت با حکومت حقه امیرالمؤمنین، توبیخ و تهدید کرده بود، چنین می نویسد: فقد کنا وابوک فینا نعرف فضل بن ابیطالب وحقه لازما مبرورا علینا فلما اختار الله لنبیه ما عنده و اتم له ما وعده و اظهر دعوتہ و ابلج حجتہ و قبضه الله الیه صلوات الله علیه فکان ابوک و فاروقه اول من ابتره حقه و خالفه علی امره، علی ذلک اتفاقا و اتسقا... ولولا- ما فعل ابوک من قبل ما خالفنا ابن ابیطالب ولسلمنا الیه. [۹]. «ما در زمان پیامبر بودیم و پدرت هم با ما، و برتری علی بن ابی طالب و لزوم حق او را برگردن خود می دانستیم. هنگامی که خداوند پیامبر اسلام را به پاداشی که برای او آماده کرده بود، برگزید، و آن چه را که به او وعده کرده بود، به اتمام رسانید، و دعوت او را آشکار کرد، و حجتش را روشن فرمود، پدر تو و فاروقش، اولین کسی بودند که حق علی را از او سلب کرده و با او مخالفت ورزیدند، و بر این کار اتفاق داشتند. اگر پدرت پیش از من این اقدام را نکرده بود، ما با علی بن ابی طالب مخالفت نمی کردیم، و خلافت را به او تسلیم می کردیم.» این حیلہ گر، هر سه زمامدار گذشته را در موقعیت مناسبی، برای توجیه کار ماکیاولی اش همدست می کند و برای ساکت کردن محمد بن ابی بکر و موجه نشان دادن مبارزه‌ای که با حق در پیش گرفته بود، به چنین وسیله‌ای که برای او امکان داشت، دست می زند! این معاویه که بهار اسلام را به خزان مبدل کرده بود، یزید، فرزند خود را، که هیچ موزخی در فسق و فجور او تردید نکرده است، [۱۰] با انواعی از حیلہ‌ها و تهدیدها گرفته تا لبه شمشیر بران [۱۱]، به سرپرستی جوامع اسلامی نصب می کند. عبدالرحمن بن ابی بکر در یک جمله مختصر می گوید: «این است سنت و قانون هرقل و قیصر.» [۱۲]. موقعی که معاویه برای تحمیل یزید به مدینه که مجتمع مهاجرین و انصار بود، آمد، بزرگان مدینه را که امام حسین علیه السلام در میان آنان بود، در یک جا جمع کرد و یک سخنرانی با اضطراب و معانی مشوش ایراد نمود، که کار حیلہ گران اجتماعی است، نه یک حاکم الهی که پیامبر اسلام منظور کرده بود. [۱۳]. آن گاه یزید را تعظیم و تمجید می کند و می گوید: شما سابقه یزید را به خوبی می دانید و امر او را تجویز کرده‌اید! خداوند می داند که مقصود من از زمامدار کردن یزید، پرکردن شکاف‌ها به وسیله اوست، با چشم بیدار!! پس از مقداری مغالطه و چشم‌پندی، ابن عباس می خواهد پاسخ معاویه را بگوید، مولی امام حسین علیه السلام به او اشاره می کند که ساکت باش و خود امام حسین علیه السلام برمی خیزد و حمد و ثنای خداوندی را به جا می آورد، و به روان پیامبر درود می فرستد و می فرماید: «ای معاویه، بامداد روشن، سیاهی ذغال را آشکار کرد، و روشنایی آفتاب، چراغ‌های ناچیز را ساقط کرده است. در سخنان افراط و تعدی از حق کردی... شیطان نصیب خود را از سخنان برداشت... آیا می خواهی مردم را درباره فرزندت یزید بفریبی؟! گویی تو می خواهی چیز پوشیده‌ای را توصیف کنی، یا توضیحی درباره چیزی که از دیده‌ها غایب است بدهی، یا مطلبی را می گویی که تنها تو درباره آن دانا هستی و هیچ کس چیزی درباره آن نمی داند. یزید، خود حقیقت خویشتن را که رأی و عقیده‌اش را اثبات کند، فاش ساخته است. تو درباره یزید سخنانی را بگو که او بر خود پذیرفته و شخصیتش آن را نشان می دهد. زندگی او درباره سیروسیاحت، در سگ‌هایی است که به یکدیگر هجوم می آورند. او عمر خود را با کنیزهای خواننده و نوازنده و لهو و لعب سپری کرده است. این کار را رها کن. بس است برای تو وبال سنگینی که به گردن گرفتی، و تو، خدا را با آن وزر و وبال ملاقات کنی، برای تو کفایت می کند. سوگند به خدا، همواره کار تو زدن یا هماهنگ کردن باطل با ظلم و خفه کردن مردم با ستم بوده است. دیگر مشک‌های خود را پر کرده‌ای. بس است. میان تو و مرگ چیزی جز چشم به هم زدن نمانده است...» [۱۴]. معاویه، به مقتضای عناصر شخصیتش، که شمه‌ای از آن را بازگو کردیم، با تهدید و تطمیع، پسرش را به جای خود گذاشت و دنبال اعمالش به زیر خاک رفت. درست است که اهالی ساده لوح شام در آن زمان، مخصوصاً مگس‌ها و گربه‌های سفره‌جو و هواپرستان پوچ مغز، پیش از مردن معاویه و پس از آن، سایه‌های دروغین برای او ساختند، و مانند بردگان در مقابل آن سایه سر تعظیم فرود آورده و دیگران را هم به پذیرش بردگی به آن

سایه مصنوعی دعوت کردند، ولی سایه‌ساز واقعی وجدان تاریخ دست به کار شد، و سایه حقیقی معاویه را که شمشیری به دست در حال هجوم به سایه مصنوعی معاویه بود، به وجود آورد. نخست رویدادهایی که دانه‌های آن را معاویه کاشته و آبیاری کرده بود، سپس مورخین و نقادان و رادمردان را برانگیخت، که در شناساندن معاویه تأخیر پیش از این صحیح نیست. اگر یزید پسر معاویه، پس از مرگ پدرش به ملک و ریاست نمی‌رسید، ممکن بود که ساده‌لوحان جوامع آن روز و امروز، شخصیت معاویه را شناسند و به دنبال همان سایه دروغینش بروند. ولی ما که تکیه اطمینان‌بخشی به آن وجدان تاریخ داریم، همان وجدان در رسالت الهی‌اش در صحنه هستی، کوچک‌ترین تعارف و مجامله و چاپلوسی ندارد، و نیز می‌دانیم که برای فاش کردن ریشه و تنه و ساقه و شکوفه شخصیت معاویه، اشخاص یا رویدادهای دیگری را نمودار می‌کند که سایه‌های مصنوعی او را از اذهان مردم بزداید و سایه حقیقی‌اش را آشکار کند.

حسین بن علی که بود و چه کرد؟

چون در این مباحث، مقصود تحلیل و نقد نظریه جلال‌الدین، درباره بهره‌برداری جوامع اسلامی از داستان کربلاست، لذا از تفصیل بیشتر در جزئیات عناصر شخصیت حسین و داستان بی‌ظنیش خودداری می‌کنیم. به طور اختصار، کسی که از وضع روحی و زندگی این پیشوای ربّانی اطلاع پیدا کند، نامی جز جلوه دیگری از علی بن ابی‌طالب نمی‌تواند برای او پیدا کند. ما در انعکاس شخصیت این بزرگوار در جوامع اسلامی معاصرش، به دو جمله از معاویه و ولید بن عتبّه قناعت می‌ورزیم. موقعی که معاویه درباره حسین به فرزندش یزید هشدار می‌دهد، این جمله را می‌گوید: حسین احب الناس الی الناس. [۱۷]. «حسین محبوب‌ترین مردم نزد مردم است.» وقتی که ولید بن عتبّه، والی یزید در مدینه، اطلاع پیدا می‌کند که حسین به عراق رسیده است، به عبیدالله بن زیاد می‌نویسد: حسین به عراق روی آورده است. او فرزند فاطمه و فاطمه دختر پیغمبر است. بترس از آن که کمترین ناگواری به او برسانی، و اگر با او بدرفتاری کنی، مردم به تو و قبایلهات می‌شورند و هیچ کس از خاصه و عامه تا ابد آن را فراموش نخواهند کرد. [۱۸].

حسین بن علی چه کرد؟

درباره گفتار و کردار و داستان کربلا، به قدری کتاب و مقاله نوشته شده و بررسی‌های متنوع فراوان شده است، که احتیاج به بازگو کردن مشروح آن دیده نمی‌شود. تنها فهرستی از آن داستان را برای بهره‌برداری در توضیح و تحلیل و نقد نظریه جلال‌الدین، در موضوع یادبود حسین علیه السلام متذکر می‌شویم: «معاویه در نیمه ماه رجب سال ۶۰ از هجرت مرد، و در آن موقع یزید در بیرون دمشق بود. با شنیدن مرگ معاویه خود را به دمشق رسانیده، بلافاصله نامه‌ای به ولید بن عتبّه والی مدینه می‌نویسد که به مجرد رسیدن این نامه، حسین بن علی و عبدالله بن زبیر را [و در بعضی از تواریخ، عبدالرحمن بن ابی‌بکر و عبدالله بن عمر را هم ضبط کرده‌اند.] احضار نموده و از آنان برای من بیعت بگیر و اگر امتناع نمودند، گردنشان را بزن و سر هردو [یا هر چهار نفر را] را به نزد من بفرست. سپس از همه مردم برای من بیعت بگیر و اگر کسی تخلف کرد، همان حکم را که گفتم، درباره او نیز اجرا کن.» [۱۹]. حسین بن علی علیه السلام امتناع ورزیده و رهسپار مکه می‌شود. در ایام اقامت در مکه، نامه‌های خیلی فراوان از مردم عراق، مخصوصاً از شخصیت‌های بزرگ کوفه می‌رسد که ما مردم زمامداری یزید را نپذیرفته‌ایم. با شتاب به سوی ما حرکت کن، که ما پیشوایی جز تو نمی‌شناسیم. حسین علیه السلام پسرعموی خود، مسلم بن عقیل را مانند نماینده‌ای به کوفه می‌فرستد. از طرف دیگر، یزید برای ساکت کردن مردم کوفه، عبیدالله بن زیاد را که یکی از اشنقایی روزگار و معروف به ابن مرجانه بود، به جای نعمان بن بشیر به حکومت کوفه نصب می‌کند. عبیدالله بن زیاد، با حیل‌گری‌های اموی، مسلم را دستگیر و او را با فجیع‌ترین وضعی به

شهادت می‌رساند. امام حسین علیه السلام، هشتم ماه ذی‌الحجه سال ۶۰ هجری از مکه به سوی عراق حرکت می‌کند. این حرکت سه علت داشته است: یک، اضطراب و نگرانی بسیار شدید حسین علیه السلام درباره محو شدن اسلام به دست یزید و هواخواهانش. دو، علت دیگر، مانند وسیله‌ای برای انجام تکلیف و ارضای وجدان الهی‌اش بوده است. دو. نامه‌ها و درخواست مؤکد اهل عراق که او را به پیشوایی خود می‌خواستند. سه. توطئه‌ای که دست‌نشانده‌های یزید برای کشتن حسین در مکه چیده بودند. این حرکت و سیر از مکه ادامه می‌یابد و چنان که همه تواریخ بدون استثناء نوشته‌اند، در سرزمین کربلا که نام‌های دیگری هم مانند نینوا و غاضریه و طف و طفوف داشته است، پایان می‌پذیرد. امام حسین علیه السلام با هفتاد و یک نفر از پاک‌ترین اولاد آدم، با فجیع‌ترین وضع به دست عمال یزید شهید می‌شود. این است مختصرترین فهرست داستان کربلا-اما هویت و تفصیلات این داستان، که آشکارکننده‌ترین داستان میان حق و باطل در تاریخ بشری است، به قدری با عظمت و آموزنده است که تاکنون بیش از صدها کتاب و هزاران دیوان شعر و تحلیلات تاریخی در پیرامون آن حادثه و تفصیلاتش نوشته شده است. با این حال باز هم در هرمدتی - کم و بیش - انسان‌دوستان و مربیان بشری به صورت کتاب و مقاله و سخنرانی، و به عنوان حادثه غیرقابل چشم‌پوشی تاریخ آن را مطرح می‌کنند. جلال‌الدین بانظر به چشم‌انداز کاری که درباره انسانیت (اومانیسیم) محض، یا انسانی - الهی، پیش گرفته بود، می‌توانست از داستان کربلا بهره‌برداری کند. جلال‌الدین، مطالب زیر را که شمه‌ای از عناصر و واحدهای داستان مزبور است، مطرح کرده و حقایق فراوانی را از واقعیت‌های قطعی، نه از قصه‌های تمثیلی و ثابت نشده، به فرهنگ مطلوب بشری عرضه می‌کند.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می‌کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتهد فرهنگي مذهبي قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می‌دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در

نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

(الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

(ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

(ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

(د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

(ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

(و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۳۵۰۵۲۴)

(ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

(ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

(ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

(ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۰۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی

جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل

و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق

روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰ IR۹۰-

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده

است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار

شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،

هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی

اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

